

واختراع ابجد و سایر خطوط منسوخه قدیم و معموله جدیده این عهد را متذکر شود دور نبود که از خطوط قلبی گذشته به حروف چاپی از ماشین کتابت و تاریخ اختراع هر یک از اینها را سوال نماید شکر خدا را که این مسائل نیز بیان نیامد همینکه رسید قلم همین قلم هست که امروز متداول است یا چیز دیگر بود گفته قلم های آهنی همین قلم های معروف بود که در هر جا همین اسم گفته می شد.

اینجا می خواسته تمام بکنم گفته حالا دیگر بروید پائین مشغول باشید منم کار دارم اجد گفت اقا اگر مرکب راهم بگوئید که چه طور و از چه چیزی می سازند دیگر سوالی نمیکنم ماه رخ گفت مرکب را میخواهی چه بکنی

[نقشه ۱۲] بابلیان است باخط میخ عدد يك (۷) عددده (۱۰) عدد صد ۸ - عدد هزار ۱۰۰۰ تقسیم سال به ماه شمسی و ماه به هفته و روز و تقسیم روز به ساعت و دقیقه و ثانیه از مجین بابل است همینکه روز آنها شش ساعت و شب شش ساعت بود که هر ساعت آنها صدویست دقیقه نامی کند خط میخ از چپ بر راست نوشته می شد.

(پراغلیف) یا ایسه کبرا غلیف (یعنی مکتوب کلمات مقدسه) در همه آثار قدیم مملکت مصر پیدا است از قراریکه معلوم شده این خط در سه دوره بدون اینکه تغییرات اصولی به عمل آید تکمیل شده دوره اول عبارت از ارتسام صور اجساد است که از حیثیت آن اجساد منقوشه بیان حالت یا قدرت منوبه ما کتب واضح می شود. مثلا اگر رشادت کسی میخواستند شمیر میکشیدند سخاوت میخواستند کاسه سرشاری مرتسم می نمودند این کتابه بیشتر برای خدا بان و سلاطین وضع شده بود.

دوره دوم (کیروت) یعنی کتابت علمای روحانی این خط عبارت از همان ارتسامات دوره اول بود ولیکن حرف اول صورت منقوشه منظور می شد نه معنی یا حیثیت آنها.

دوره سیم (دیموینت) یعنی کتابت عمومی این خط عبارت از همان صور مرتسم دوره اول و دوره دوم بود همینکه در این دوره سیم ارتسام صور خیلی ساده و تجارتی و عمومی بود به این معنی که در دوره اول از نقشه سگ منظور حالت او و در دوره دوم از صورت سگ منظور حرف سین که حرف اول اوست و در دوره سیم فقط سر سگ کشیده می شد و منظور حرف سین بود.

صور پراغلیف از دلا به پائین نوشته می شد چون رسم صور مقتضی کتابت عمودی می بود همین دوره سیم طاقه فیک را به اختراع حروف ابجد یعنی علامات مخصوص کتابت و ادار نمود و آن علامات تا کنون چند صورت پیدا نموده و هر دفعه فقط برای سهولت تعلیم و آسانی کتابت آن علایم را تغییر داده اند ولی بحکم تقدیر این عهد ما که نور معرفت عالم را گرفته و چشم عالمیان باز شده و کوششان به اواز حق پرگشته ما ایرانیها گرفتار دردی دوا می عصبیت خود در دست این الف بای مندرس و بی مصرف و گناه خود گرفتار مانده ایم فردا فردا همه میگوئیم باید اصلاح نمود ولی منفعت اصلاح او را بلکه حزن خطا می شماریم.

بیا برویم احمد گفت تو اگر به کارهای من دخل و تصرف بکنی سنگ های خود مرا از تو میگیرم و امروز حاویات که خواهم خرید بتوقفهت نمیدهم ماه رخ گفت منم نمیکنم صورت مرا بکشی یا بزغاله تو داخل اوطاق من بشود زنجیر طالارا که بتوداده ام پس میگیرم دیدم در میان دو نفر شخص محترم برودت واقع خواهد شد و در این مواقع پیش بندی از فرایض شریعت انسانیت است گفتم هیچ کدام به همدیگر آنچه میگوئید نکیند تفصیل ساختن مرکب را میگویم ترکیب او چنین است که مازو و دوده را بهم مخلوط نموده قدری آهن و صمغ عربی داخل کرده قوام میدهند تا غلیظ و شفاف شد مرکب است این طور مرکب سازی دو هزار سال است معلوم بود به همچنین از نباتات هر کدام دارای روغن و شیر است از آب آنها می شود مرکب درست نمود اگر با آب پیاز در روی کاغذ خط نویسی تا خشکید علامتی نمی ماند و چون بر روی آتش بگیری خط ثابت نمایان می شود یعنی از رطوبت محو نگردد و از انجمله است شیر انسان و حیوان و نیلوفر احمد از این تفصیلات خوشحال شد باماه رخ رفتند منم کارهای خود را تمام نموده رفتم بیرون بعد از ظهر برگشتم در حیاط دم حوض آب از دحام بود ملتفت نشدم از پله ها بالا رفتم دیدم روی پله ها دوده سیاه ریخته شده برگشتم صادق را صدا زدم احوال پرسیدم دیدم احمد را با سر و صورت سیاه می آورند دریا فتم که میخواسته است مرکب درست بکند از حالت او خنده ام گرفت تا مرادید گفت اقا چه قدر زحمت کشیده از میان دودکش دوده را بدامن خود ریخته میخ و کاسه و مازو [۱۳] چه طور که فرموده بودید حاضر نمودم میخواستم که آتش بکنم و مرکب درست نمایم مادر آمد کاسه را ریخت و زحمت مرا ضایع نمود گفتم دوده را روی پله ها چرا ریخته بودی گفت اول آوردم بشم نشان بدهم نبودید قدری روی کاغذ ریخته دم بنجره گذاشتم که بعد از آمدن نگاه بکنید شاید از دامن روی پله ها نیز ریخته شده من فوراً پله ها را فراموش نمودم میخواستم به احمد بگویم که از هر دوده سیاه

[۱۳] مازو باریک نوعی درخت خار دار است در کردستان متصرفی ایران زیاد به عمل آید درخت مازو در یک سال پنج دفعه (بار) میدهد و همه در دماغی جلود مصرف می شود دو هزار سال بیشتر است که مردم از خواص مازو مطلع می باشند و او را استعمال میکنند.

نمی شود مرکب خوب درست نمود دوده روغن دار لازم است که مخصوصاً میکشد اینرا نیز نگفتم برگشته رفته بالا دیدم دم بچیره باز روی يك طبقه کاغذ دوده را ریخته و زفته باد آمده همه را روی قالی و کاغذ جات پراشیده چه می شود کرد خندیدم صدا نمودم آمدند با هزار زحمت تمیز کردند . احمد چون مرکب ساختنش سرنگرفت به این قدر زحمت خود و دیگران اکتفا نمانده بود فکر کرده برود پیاز بیاورد بفشارد آبش را بگیرد مکتوب بنویسد و به محوود روی آتش گرفته خطرا بنماید و اوستادی خود را نشان بدهد . ما از این فتره بی خبر یکدفعه باز صدای کریمه احمد بلند شد رفته پائین دیدم نشسته چشمهایش آماس نموده آب میریزد و در مقابلش پیاز بزرگی با چاقو و نعلبکی شکسته افتاده برداشتم آمده را صدا نمودم آمدند دست و روی او را شستند معلوم شد پیاز را می بریده از روغن پیاز چشمهایش سوزش نموده خواسته است با دست بمالد بدتر شده چاقو را انداخته نعلبکی را شکسته آب دماغ و اشک چشمهایش بهم مخلوط شده حالت مضحکی داشت بعد از آرام شدن با صدای خوش آیند و ظریفی گفت اقا پس چرا نگفتید که پیاز در وقت بریدن چشم آدم را می سوزاند گفتم عزیز من همه را در یکدفعه نمی توان گفت چشم آدم تنها از پیاز نمی سوزد هر نباتی که در او روغن طابری موجود است گاه بریدن می برد و چون پرده چشم آدمی از سایر جزئیات صورت لطیف تر است در وی زودتر تأثیر میکند و می سوزاند در پیاز این روغن بیشتر است .

احمد از قراریکه دیده می شود از این امتحان نیز خوشش نیامده فردا با شیر بزغاله خود کاغذ نوشته به محوود نشان خواهد داد [۱۴] احمد رفت خود به خود گفتم يك حرف بی موقع چه قدر مورث زحمت من و دیگران گردید بعد از این هرگز به طفل چیزی یاد ندم که بتواند امتحان نمود .

[۱۴] نشادر را بقدر دانه خردلی در چند قطره آب حل نمایی هر چه بنویسی معلوم نمی شود تا آتش گرفتنی خط ثابت نمایان گردد مرکب های گیاهی این عهد از صد جور بیشتر است ولی چون همه کس حالا از این مخفیات مطلع است دیگر این جور چیز ها معنی ندارد عمل نشادر از امتحانات خود مؤلف است در ایام سیاحت به خیالش رسید و نمود و نتیجه حاصل شد در جای دیگر تا کنون ندیده و نشنیده ام (حاشید) اگر در زمستان عضو کسی سرما خورد و بیخ کند فوراً پیاز خام را ریزه ریزه نموده به همان جامکرر طلایه بنماید هم درد نمودنش ساکت می شود و هم بعد از سه چهار روز همان عضو بهبودی یابد به حالت اولی خود عود میکند



وقت آدمی گران بهاست. گرها کیستند و کجائی هستند. تحصیل آتش و کبریت فرنگی.  
انکشاف فوسفور و تحصیل او شرح مختصر ارقوه حرارت

خواننده کان محترم را عرض می شود که اقا احمد معروف ماعلی الحساب  
قرار گذاشته هر وقت بامن میل صحبت دارد اول پرسد که وقت دارم با او صحبت  
بکنم یا نه و بعد از آن بگفته عمل نماید. این طرح تازه را از تعلیمات محمود یاد  
گرفته چون محمود هر شب کتابی در تعریف وقت آدمی از حکیم معروف  
(اتائونی) میخواند حکیم در گران بها بودن ایام زنده گی بی نوع مایانات مفیده  
و در خور تمجید مؤلف ذکر میکند میگوید هیچ کس نباید وقت خود  
یا وقت دیگری را ضایع نماید و در سوء تضييع وقت بالامیرود و میرود در ضمن  
بیانات حکیمانه معانی جدیده قید میکند و تضييع وقت را چون قتل نفس  
میشمارد میگوید هر فسادى که در عالم است از ندانستن قدر وقت است هر چیز  
فوت شده را پیدا نمودن ممکن است مگر وقت فوت شده را که چون حرف از  
دهن بیرون شده عود او بحال است و یا روحی که از بدن مفارقت نمود هرگز  
رجوع نمیکند. میگوید وقت است که انسان را به نیل اعمال مواهب حسنه  
موفق میدارد. وقت است که شخص تصورات خود را در نیک نامی و ترقی انبای  
وطن خود بمقام اجرا میگذارد وقت است که در یک دقیقه اومی شود سبب  
احیای جمعی شد، وقت است که در روی کاوش گوشه های مخفی عالم خلقت و کشف

حقایق و رموز مکونات را میکنند البته وقت است که بهایم را ادب آموزد  
و وحشی را رام میکند، تعلیمات یاد میدهد، و به حرکات عجیب و غریب  
مباد میفاید. خلاصه حکیم در این باب تفصیلات دل پذیر می نویسد و احد در شب که  
محمود این کتاب را میخواند یاد میگیرد نصایح حکیم به طفل نیز تأثیر نموده چند روز  
است که این کلمات را تذکر میکند همین امروز ماه رخ گفت برویم باغچه من به گهواره به  
نشینم تو تکان بده یا تو بنشین من تکان بدهم احد گفت خواهر جان من حالا وقت  
خود را قسمت نموده ام هر کاری در وقت معین و ساعت مشخص خواهم کرد  
برای گردش باغچه و حرکات (ژیمناستیک) مقوی بدن از ساعت چهار تا ساعت  
هفت بعد از ظهر است اگر زودتر از آن وقت گهواره را پراز نقل و بادام هم  
بکنی به باغچه نمیروم مادرش گفت پس وقت کربه تو کدام است گفت کربه  
نمودن جزو کار نیست که وقت مخصوصی داشته باشد هر وقت اسباب کربه  
فراهم شد باید گریست. راست است من میگیرم ولی نه بی جا دیروز محمود چرا لاک  
مرا برداشت کاغذ خودش را مهر نماید او نقشه کتب خود شرا من نشان  
نمیدهد میگوید محومیکنی و پاره می سازی اما بی اذن من لاک مرا بر داشته  
صرف میکند البته در این صورت من باید بگرم چون او بزرگ است من  
هرگز بروی او طاق نمیتوانم بشوم و روبروی او حرف نمیتوانم بزنم در اینجا چاره  
به جز کربه چیست؟

من رقم بالا احد و ماه رخ نیز آمدند احد گفت اقا فراموش کردم  
بشما بگویم دیروز در باغچه بودم محمود مرا صدا نمود رقم بیرون در کوچه ایستاده  
بود شخص فقیری عبور میکرد پرسیدم چه میگوی گفت باین مرد فقیر تماشا بکن گفتم این  
چه تازگی دارد در مملکت ما هر سون نگاه بکنی این طور فقراست

من روزی ده دهنه پول از اقا گرفته آورده به آنها میدهم محمود گفت این شخص  
از آنها نیست مسلمان هم نیست کبر است به آتش میرستند من برگشتم آمدم محمود  
پشت سراو بدگفت راستی آنها بد هستند؟ گفتم تفصیل این مطلب در خور کنجایش  
ذهن تونست درست است در همه ایران قریب صد هزار نفر از آنها هستند  
و آتش پرستند. هنگام غلبه قوم نجیب اعراب که همه ایرانی آتش پرست بودند  
انها قبول اسلام نکردند و ذلت دادن جزیه را متحمل نشدند از تابش نور پاک

اسلام محروم گشته و در ظلمت عقاید اجدادی خودشان مانده به گوه و بیابان  
و بعضی به مملکت هندوستان هجرت نموده از مهلکه نیم جهانی بدر بردند.  
و با هزار زحمت هزار و سیصد سال است عادات و رسوم مذہب خودشانرا  
حفظ نموده اند آنها اصل اولاد وطن ما هستند آنها را بدگفتن نشاید ( لفظ  
کافر کافی است ) زیرا که بدگفتن در هیچ جا و به هیچ کس شایسته نباشد و آنکه  
ماز آنها بودیم و آنها از ما هستند یعنی اینای یک وطن و پرورده یک خاک پاک  
هستیم. همینکه از تغییرات کلیه مقدره عالم حالا هم دیگر را نمی شناسیم. اجد  
گفت اقا آنها که از ما هستند پس چرا نمی شناسیم و نمیدانیم که آن بچه ها را  
اقلا اذیت و استهزا نکنیم بعد از این هر جا که از آنها به بینم تکریم و توقیر میکنم  
گفتم بسیار خوب میکنی همه مردم را فهمایندن این مطلب مشکل است  
زیرا که در وطن ما از هزار یک نفر از تاریخ ملت خود اطلاع ندارد چندی نمیگذرد که  
انوار معرفت به مملکت ما نیز می تابد در هر محله مکاتب متعدده بازی شود چاپ  
خانهای زیاد احداث گردد کتب تاریخ و علوم زیاد منتشر می شود و کتب  
افسانه امروزی از میان می رود آنوقت هر کس کم کرده خود را پیدا میکند  
و یگانه و بیگانه را فرق دهد. اجد از این مطالب متأثر شد میخواست  
سؤال دیگر بکنند صدای بز غاله او بلند شد از من اذن خواست  
برود احوال او را بپرسد و برگردد من دم پنجره مشغول خواندن  
شدم یکدفعه از پائین صدای گریه اجد بلند شد برگشتم دیدم صادق سرچاه  
با چرخ چوبی آب میکشید از زور سایش میل میان چرخ آتش گرفته و مشتعل  
گشته اجد اینرا دیده و ترسیده میخواست دوان دوان از پله ها بالا بیاید افتاده  
و آواز گریه اش بود که من شنیدم رقم پائین برداشتم گفتم چرا چنین تحصیل  
کردی که بیفتی تو که همیشه بدیگران نصیحت میدادی و به آهسته روی و آرام  
بالا آمدن وصیت میکردی چرا خودت عمل نمودی هر کس که قول و عمل  
او مطابق نیست نصایح او هرگز مؤثر نمی شود و سخنان او را در انظار واقعی  
نباشد گفت صادق آب میکشید یکدفعه میل میان چرخ بی کبریت و آتش  
خارجی از خود بنا کرد به سوختن میخواستم پیام و شمسارا از این کار عجیب  
خبر بدهم ، گفتم این تعجبی ندارد تو چون طفلی و از وضع تحصیل آتش

خبر نداری برای توتازه است و کمره مخلوق اول دنیا که کبریت  
 نداشتند طریقه تحصیل آتش نمودن آنها همین سائیدن بود دو چوب  
 را به با زور می سائیدند و از زور سایش قوه که تا کنون حقیقت او مگشوف  
 نشده حاصل میگشت که ماورا حرارت میگوئیم و از الصاق این حرارت  
 بامولد ترشی هوا ( مولد الجوضه ) در اجساد دارای ماده زوغال شعله  
 ظاهر میگشت چنانکه حالا تودیدی ( ۱۵ ) چون تحصیل آتش  
 این طور که گفتم دشوار بود از آن جهت سکنه ایام قدیم آتش  
 خودشانرا خاموش نمیکردند و چون بیشتر کوچری و چادر نشین  
 بودند هنگام کوچیدن آتش خودشانرا از جای بجای نقل می نمودند  
 الا آن در بعض جزایر عالم که سکنه وحشی و عربان و در حالت اولی باقی هستند  
 تحصیل آتش آنها باز موقوف به همین سیاق است که چندین هزار سال قبل  
 معمول بود این صعوبت که سد طریقه تسهیل تحصیل اولین لازمه زندهگی بنی آدم  
 است مردم را وادار نمود بواسطه تجارت و عملیات اسباب سهولتی پیدا نمایند  
 این بود که به سنگ چاخاق و سایر مایعات متصل تا سال ۱۷۶۹ تمسک شدند

[ ۱۵ ] حرارت عبارت از قوه حاره است که از حرکت ذرات جزئیة اجساد تولید کرد  
 و به تحت مقیاس آورده اند چه قدر حرارت و به چه شدة تولید چند درجه حرارت میکند  
 آب که ذرات جزئیة او از حرکات معتدله مولد حرارت بسرعت خود بر افزایش حالت اولی  
 خودرانی تواند نگهدارد و مبدل به بخاری شود بخار در حالت صعود دوماه خود را که یکی  
 گرمی و یکی آبی است باقی حد سرعت صعود قسمت نموده بخار مائی را جزء هوا و حرارت  
 را جزء حرارت کلیه مستتره می نماید .

در اینجا باز قانون دیگری هست هرگاه هنگام دفع حرارت اسبابی باشد که حرکت نفس  
 حرارت را که عود او بمقام اصلی اوست بواسطه آن اسباب ضبط نمائیم آن حرکت محسوس  
 و مبدل به قوه متحرکه نانوی می شود مثل اینکه حرکت صاعده بخار را که در وقت جوشیدن  
 بواسطه امالاسباب بخاری معروف گرفتند و تولید حرکت مفیده نانوی را برای العین مشاهده  
 میکنیم.

سوختن عبارت از اتحاد قوه حرارت بامولد الجوضه و مولد زوغال است شفق که در وقت سوختن  
 در هر جا مشهود می شود ذرات زغال است که مشتعل می شود و به نظر شعله مینماید .  
 گاهی مولد الجوضه بامولد زوغال جمع می شود همینکه قوه حراره نوعی معتدل است که  
 با وجود بودن مولد الجوضه و ماده زوغال شعله مرئی نمی شود و او را بوسیدن اجساد میگویند که  
 فی الواقع سوختن است.

و هنوز سهولتی که در خور بود تحصیل نگردید عقل بنی نوع انسان چندین هزار سال چیزی می جست که بواسطه او تحصیل آتش در وقت لزوم سهل و سریع باشد پیدا نمی کرد و همه مساعی او بی نتیجه میماند تا اینکه در تاریخ فوق معلوم شد (انچه خود داشت زیگانه تنها میکرد) آنچه میجستند قوه ایست که در استخوان همه انسان و حیوان خلق شده همه کس او را با خود دارد و بی وجود او زنده کی ذی روح محال است او را اجزای ناریه و بزبان یونانی (فوسفور) گویند بعد از پیدا شدن او اکنون سرچوب های نازک را بقدر دانه خردل خیر گوگرد میگیرند و میان همان اجزای ناریه فرو میبرند و بیرون آورده میخشکانند میان قوطی ها چیده با سم کبریت فرنگی میفروشند احدی گفت اقا این اجزای ناریه خیلی غریب است چه گونه در استخوان انسان و حیوان تعبیه شده او را چه طور تحصیل میکنند گفتم تحصیل او چندان اشکال ندارد ولی من از تقریر اوسکوت میکنم تا تو مثل مرکب سازی به خیال فوسفور سازی نیفتی زیرا که با فوسفور نیز می شود شب در دیوار خانه چیز نوشت خط آتشی نمایان گردد دودی متصاعد شود و مثل چراغ روشنی میدهد احدی گفت قسم میخورم بشما که اگر تحصیل فوسفور را تقریر نماید هرگز بی امتحان او نمی شوم گفتم چه لازم قسم بخوری کسی قسم میخورد که بدرستی قول خود اعتماد ندارد هر کس آنچه میگوید اگر صدق او را خودش معتقد نیست قسم میخورد که مستحق را معتقد نماید معلوم است معنی که اساس او دروغ است با هر نوع قسم های غلیظ نخواهند مؤکد نمایند البته در انظار بی فروغ است در هر صورت در آشنای کلام قسم خوردن یا با تکلم خود سخن ناتمام دیگری را فصل نمودن به یک اندازه قبیح است من بدرستی و صحت قول تو معتقد هستم و طریق تحصیل فوسفور را بتو تقریر میکنم

فوسفور چه گونه که گفتم زبان یونانی یعنی حامل روشنائی. اول فوسفور را (براندت) معروف از بول آدی تحصیل نموده و مخفی میداشت به همچنین (کونکل) نام بی اطلاع از انکشاف (براندت) هم از بول آدی تحصیل نمود در سال ۱۷۶۹ یعنی درست بعد از یکسال انکشاف براندت



و کونکل دوتفر حکیم (غون) و (شیله) وجود فوسفور را در استخوان  
 حیوان و انسان معلوم داشته و طریق تحصیل او را پیدا نمودند به این طور که  
 اول استخوان را می سوزانند بعد او را سائیده با عرق گوگرد خیر میکنند  
 و در میان ظروف آهنی مخصوص این خیر را گذاشته به کوره مخصوصی  
 (اوجاق) می چینند و از زیر آتش میکنند از گرمی ظروف و خیر بخاری  
 حاصل شده و متصاعد گشته در بالای اوجاق به میان حوض آهنی جمع شده  
 و غلظت یافته در حوض دردی ته نشین می شود انهارا می چینند و به نازکی  
 قلم به قالب هارینخته نکه میدارند و همان اجزای نازک یا فوسفور است. او را باید  
 همه وقت سرپوشیده نگاه داشت و در میان آب گذاشت و گرنه از هوا خود به  
 خود می سوزد و یا صود نموده و نابود گردد رنگش زرد و از سموم قاتل  
 است بعد از پیدا شدن فوسفور تحصیل آتش برای مردم عالم به سهولت عهد  
 ما رسیده حالا انواع و اقسام کبریتها درست میکنند بعضی فقط در روی فوطی  
 خودش می سوزد و بعضی به هر جا نکشی می سوزد .





تعیین عید نوروز      کت و کات بوت      شیرماهی - بدان مورزاست .  
 سگ و بیل و شیر و کره دریا      پادشاه مهابان بهره دارد      ماهی اره دار بچاراست .  
 دهی بلیک دریا درواره است      مرغان چه طور میروید      ماهی هشت پا کفش ندارد .

فردا عید نوروز است چندی است رای پذیرائی مهمان های عزیز و محترم که بی دعوت به دیدگر و بازدید همدمیروند مشغول هستیم . رای اطفال لباس تازه دوخته اند . واقعا عید نوروز از اجله و اقدام اعیان ملی روی زمین است . جادارد که مابه شکوه و قدمت این عید خودمان در نزد سایر ملل بیالیم . بعد از ظهر رقم زیارت اهل قبور اطفال هم بودند . ایشان را از طفولیت به احترام و زیارت مقبره های اموات باید معتاد نمود و رسوم عادات ملی را بطور رسوخ در دل آنها که حکم نقش حجر دارد مرتسم داشت . بعد از شام چون شب عید بود به هیچ کاری مشغول نشدم اطفال را دور خود جمع نموده صحبت میکردم و از فواید وضع عید و دید و بازدید که مورث تجدید الفت و صفای قلوب مکره و اساسا برای شکوه بساط تمدن و اقتضای مخصوص اشتراک عمومی در آورده کی زجرات معتاد و انبساط قلوب هیئت جامعه است یاد آوری می نمودم . محمود قطعه خود را که دم عید معلم مکنب دار به اطفال مکتبی میدهد نشان میداد احمد خواست گرفته تماشا نماید محمود نداد باز بهانه گریه برای اقا احمد در دست بود قطعه را دادند سبکت شد آورد نزد من گفت اقا این قطعه را چرا به اطفال داده اند کفتم چون

مخواستی برای چیزی بی معنی گریه بکنی من وجهه او را بتو نمیکویم تا جهل تو برای تو تنبیهی بشود گفت اقا اگر از تاریخ وضع عید و قطعه که دم عید میدهند بیان نماید هرگز بعد از این گریه نیکم کفتم تو ما من مارها این عهد را بسته بعد از نیم ساعت باز شکسته و هر وقت موقعی بدست آمده قروض گذشته را نیز در کمال تدین ادا نموده حالا وقت گذشته وقت خواب شماس فردا من این صحبت را برای تو میکنم احد قبول نمود صبح زود بیدار شدیم رفقای محترم جمع شدند نشستیم سر تحویل دعای یا مقاب القلوب را بنای خواندن گذاشتیم و تکراری نمودیم هفت سین موجود بود احد لباس تازه خود را پوشیده در آمد و پشت سر من آرام و ساکت ایستاد (۱۶) منتظر بود که تحویل تمام شود دست مرا بوسید و عید مرا تبریک نماید تحویل گذشت به حضار کلاب دادند و شیرینی آوردند بعد اجزای مجلس متفرق شدند احد گفت اقا وعده نمودید که از عید و قطعه بمن صحبت نماید کفتم قطعه تفصیلی ندارد او را معلم برای جلب منفعت شخصی خودش ایجاد نموده دم عید قطعه که چند دیناری ارزش بدهد و در عوض مبلغی تعارف نقدی یا جنسی بگیرد قطعه معلم این قدر ناقص و بی معنی است که حاکی جمیع حالات او و مراتب تعلیم مکاتب است نقشه های بی معنی صورتی علم تناسب اشعار لغو و باطل که در آنها نوشته می شود مایه تعجب و حیرت است ولی این فقره نیز در جنب سایر معایب تدریس اطفال محتمل وقتی که الف بای ما را تغییر دادند اصلاح کردند.

اگر در این قطعه اقلاً تاریخ وضع عید نوروز و مطالب دایر این روز فیروز را مینوشتند باز اطلاعی برای اطفال حاصل می شد حالا من بتو تأسیبی او را حکایت میکنم یاد داشته باش و با این اطلاع به محمود غلبه بکن.

سه هزار سال قبل از این جشید برادر طمورت در آذربایجان میخواست عیدی برای ملت خود قرار دهد. در ساعات تحویل آفتاب به جل در تالار بزرگی به تخت مرصع جلوس نموده و تاجی مکلل از جواهر الوان بر سر خود نهاده مردم را بار عام داد از بر تو آفتاب که به آن همه جواهر الوان اقتاده

(۱۶) هفت سین هفت آیه سلام است که باز غفران و کلاب به ظرف چینی نوشته عوض شیرینی به زوار خودشان لطفاً میخوراند که تا سال دیگر از افت وارده محفوظ باشند در هر صورت مجلس تحویل راهر قدر باشکوه و مجلل به چینند رواست.

و برق میزدند چشم حضار خیره شد چون اهالی تا انکاه چنان بساط مجال و مجلسی باشکوه ندیده بودند از روز را روز نو خواندند و همدیگر را تهنیت گفتند و تبریک نمودند به نام جشید نیز که تا امروز جم بود لفظ شید را که بمعنی شعاع خورشید است علاوه نموده جشید گفتند. جشید مردم را اندر زهای نیکوداد و به مراسم حیده وصیت فرمود و آن روز را به اهالی عید ملی قرارداد حالا شرافت عید نوروز و مریت او به سایر اعیاد ملل عالم یکی اینست که اقدم اعیاد عالم است و از ایام عتیقی یادگار مانده و دیگر روزیست که شب و روز برابر شود (اگر چه شب و روز اول پاییز نیز برابری شود) و فصل بهار آید دل های فسرده را روح و کلهای مرده را روح نامیه تجدید گردد سیم روز خلافت حضرت کرارست نوروز در ایران دو نوع بود یکی خاصه و یکی عامه نوروز عامه اول فروردین ماه جلالی است که روز تحویل اقیاب به جل است و نوروز خاصه از روز اول تحویل تا ششم است که مخصوص دربار پادشاهان بود پادشاهان ایران در این شش روز به فقیرها بخشش های نمودند عمال و وزرا علی قدر مراتبهم پاداش خدمات سالیانه خود را از شاه خلعت و مرحت می گرفتند رجال مجرب کهن سال دور تخت شاه پرمی زدند محبوسین را آزاد می کردند مالیات تبعه را تخفیف میدادند. اکنون این قرارها یکجا بر هم خورده و بالکلیه از میان رفته عوض نوروز عامه و خاصه فقط سلام عامه و خاصه مقرر شده و امتداد ایام عید که در بعضی شهرها بیست روز است موقوف به کثرة جمعیت شهر است تبریز که سیصد هزار نفر جمعیت دارد هجده روز عید میگیرند اردبیل که پانزده هزار سکنه دارد سه روز عید نوروز آنهاست در هر صورت خواه سه روز خواه بیست روز اول عید همان روز تحویل اقیاب به جل است. احمد گفت پس نوروز سلطانی چرا میگویند گفتم چون تعیین تحویل اقیاب به جل که اساس وضع این عید ملی بود از پاره تطبیقات شعور روی و فرسی و ایام کیسه مختل شده بود سلطان جلال الدین ملک شاه سلجوقی فرمود منجمین مملکت را در پای تخت جمع نموده در تحت ریاست عمر خیام از روی رصد بطلمیوس ساعت تحویل شمس به جل را درست مشخص نمودند تاکنون میزان عمل منجمین ایران است به این واسطه به نوروز سلطانی

معروف شده (۱۷) اجداد گفت اقسام اعیان مانیز از آثار عهد عتیق است؟  
گفتم نه آنها بعد از ظهور اسلام وضع شده و اعیاد مذهبی شمرده شوند از انجمله  
است عید فطر و قربان و مولود. صحبت را میخواستم تمام نمایم از پله ها صدای پای اطفال  
شنیده شد اجداد از نزد من دوید به استقبال آنها میخواست به تعلیم نظامی صف بسته  
و خود در سر دسته به حضور من بیایند صبر اسد در خور آرایش و صف بندی  
نمود از زیر بغل اجداد برجست و قبل از همه داخل شد. صف بر هم خورد.  
اجداد را تکان دادند کم مانده بود بیفتد باز به اندک گریه بدست آمد. تماشایی داشت

[۱۷] سال قدیم ایران سیصد و شصت و پنجروز بود و شش ساعت تفاوت دوره شمسی را  
جمع نموده درصد و بیست سال سی روز حساب نموده و آن سال را سیزده ماه میگرفتند و اسم  
ماه سپرده را اردی بهشت دوم مینامیدند و خود سال را سال بهترک میگفتند و بودن دوازده  
بهشت را در یکسال میمون و سلطان وقت بنظر شوکت و اقبال مینگریستند و تا عصر یزد جرد  
سامی این قاعده معمول بود سال شش صدوسی و دو مطابق سال نود و یکم هجری یزد جرد  
مقرر نمود که هر چهار سال یکروز علاوه نمید و قاعده قدیم را متروک دارند و این قاعده یزد  
جردی تا عهد خلفای عباسی و سلاطین بعد از اسلام معمول بود تا سال ملک شاهی را در سال  
۴۸۹ هجری مطابق ۱۰۷۹ مسیحی (۹ ماه مارت) وضع نمودند و تا کنون معمول به  
ایران است. با حساب جلالی سال شمسی متوسط ۳۶۵ روز پنج ساعت و هشت دقیقه  
و پنجاه یک ثانیه است حالا شهر ملک شاهی همان شهر قبل از اسلام است که ۱۳۰۰ سال  
قبل ازین تذکره و قایع اجداد ما ایرانیها را نقطه تاریخ بوده. اسامی آنها فروردین ماه، اردی  
بهشت ماه، خرداد ماه، تیر ماه، مرداد ماه، شهریور ماه، مهر ماه، آبان ماه، آذر ماه،  
دی ماه، بهمن ماه، اسفندار مذمه است هر ماه راسی روز کبرند پنج روز اضافه را مسترفه  
نمند و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه را در هر چهار سال یک روز حساب نموده بایام مسترفه اضافه میکنند  
و کیسه میکنند. اول فروردین ماه تحویل آفتاب است به برج حمل یعنی رجعت آفتاب است به  
همان نقطه که سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پنجاه ثانیه قبل از آن  
باز در همان نقطه بود و کیسه را هفت سال در چهار سال و سال هشتم را در سال پنجم حساب  
میکنند.

سال قمری عبارت از دوازده ماه قمری است هر یک ۲۹ روز ۱۳ ساعت ۴۴ دقیقه و ۳  
ثانیه است که جمعاً ۳۵۴ روز ۸ ساعت ۴۸ دقیقه ۳۸ ثانیه می شود. پس تفاوت در میان  
سال شمسی و قمری قریب یازده روز است و درسی و دو سال یک سال است باین معنی که ۳۶  
سال شمسی ۳۳ سال قمری است.

با وجود چندین رصدخانه های معتبر که عددش به یک صد و عملش بدرجه رای العین است  
انچه زیاد جای تأمل است اختلافات امروزی است در روایت اهل و تحقیقات عجیب دور از  
حقیقت در بعضی اوقات.

حرکت آنها به قشون فاتحی مهاند که در راه وطن در عروج به بروج قلاع دشمن بهم پیشی و پیشی میکردند من اسدرا برگرداندم گفتم همه دوباره بر صف شوند و تحت فرمان اقا اجد باشند بخود از همه بزرگتر بود بخاطر اجد تبعیت نمود کفایت اجد و صف بندی او را توصیف کردم به ترتیب کبر سن به آنها عیدانه و حلویات دادم در این بین مهمانها وارد شدند خواستم اطفال را بیرون نموده در اوطاق خود در راه بندم و به پذیرائی مهمانها بروم اجد گفت اقا آسوده باشید به هیچ چیز نمیگذارم دست بزنند . ماه رخ سر حوض شیشه کوچك (آکواریوم) که چند ماهی الوان مدتهاست در میانش نگه میدارم و امروز مخصوصا برای تحویل و لزوم ماهی زنده از سرمیز پائین آورده بودم نگاه مینمود و با انگشت های لطیف خود به آنها که در جست و خیز بودند لوز خود را نشان میداد سپردم دست نزنند و به بخود گفتم نگاه بکنند با هزار نگرانی اوطاق خود را در تحت محافظه قوشون چنگیز خانی گذاشته رفتم پائین نیم ساعت نکشید مهمانها را مشایعت نموده برگشتم دیدم در اوطاق بهر که است بخود داد میرند اجد گرفته یک ماه رخ و زینب در گوشه منزوی شده اند اسد دم در يك ماهی زرد دست گرفته میخواهد پائین بدود داخل شدم دیدم حوض شکسته آب روی قالی جاری شده و ماهیها پراکنده گشته از دست اجد خون میچکد ماه رخ تا مرادید گفت اقا من میخواستم به ماهی قرمز شیرینی بدهم اجد مرا کنار میگرد من زرقم میخواست حوض را کنار بکشد زینب هم بمن کومك نمود میخواستم نگذاریم بکشد یکدفعه حوض شکست شیشه دست اجد را برید يك ماهی برجست کم مانده بود که روی مرا بخراشد

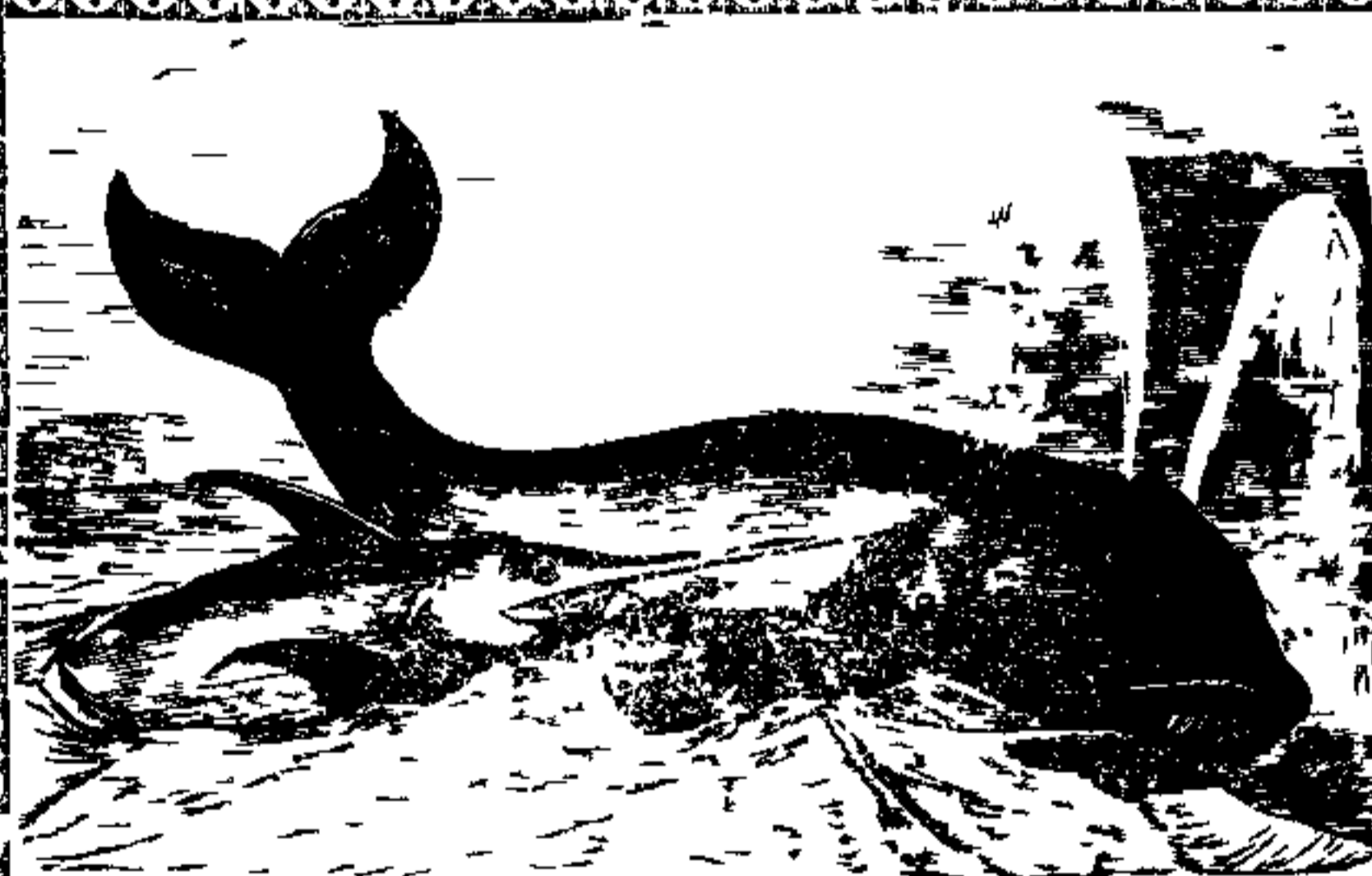
اجد با حالت گریه گفت مگر ماهی گریه است که بتواند روی آدم را بخراشد . تماشا داشت دیدم تقصیر از من است که چرا آنها را بی ناظر گذاشته و رفتم خندیدم آب پاشی را روز عید به قالی نيك گرفتم از ماهیها دوسه تازنده بودند يك طرف حوض هم سالم بود برداشته به آب انداختم آنچه دست اسد بود با چند ماهی دیگر مرده بودند صدا نمود آمدند قالی را برداشتند دست اجد را شیشه جزئی بریده بود بستم حوض تازه خوبی برای همین ماهیها در خانه موجود بود آوردند باز بقرار اول اوطاق را به نظم و ترتیب آوردم .

احد منفعل که نتوانست اوطاق مرا محافظت بکنند دم حوض جدید دست کوچک خود را زیر زنج گذاشته متفکر نگاه مینمود. پرسیدم چرا متفکری برای شکستن حوض نباید افسوس نمود زیرا که افسوس گذشته شرط عقل نباشد همینکه بعد از این آنچه نتوانی از عهده برآی ملتزم نباش و آنچه حدوث او داعی افسوس است از تکرارش حذر بکن. احد گفت متفکرم که این ماهیها مدتیست همین طور هستند و هرگز بزرگ نمی شوند میخواستم سبب او را بدانم گفتم اینها از جنس ماهی بزرگ نیستند. ماهی بزرگ رای شود زنده نگهداشت ولی حوض های بزرگ و میدان وسیع سرپوشیده باید که الا آن برای تعلیمات علم حیوان بحری در همه شهرهای معتبر دنیا ساخته اند از همه نطفه های حیوانات دریا نگهدارند احد گفت اقا مگر در دریا غیر از ماهی معروف حیوان دیگری هم می شود گفتم آنچه در خشکی پیدای شود همه در دریا موجود است. همینکه برای شنا در جسد حیوان آب پرهای مختلفه خلق شده که در طبق مسکن آنها برای آنها لازم است و بواسطه همان پرها در آب سیر بطیبه و سرریزه میکنند.

دیدم احد ماذب تمام نشسته و مترصدانند. صحبت حیوانات دریایی است شوق مفراط این طفل مستعد و ناهوش به نیدن مطالب سودمند مرا وادار نمود که چند فقره حیوان دریا را به او شرح نمایم ولی او به شنیدن یکی یا دو تا اکتفا نخواهد کرد متردد بودم که چه بگویم وار کدامین حیوان عجیب دریا حکایت نمایم. احد گفت اقا بزرگترین حیوان آب کدام است گفتم يك حیوان است که دو اسم دارد و در صورت نیز متفاوتند یکرا (کیت) و دیگر را (کاشالوت) (هر دو نهنک است) گویند این حیوان عجیب صور تا شبیه ماهی است ولی خلقتا مثل حیوان بری و از نوع شیر خوار است بچه های زنده میزاید و آنها را شیر میدهد همینکه تفاوت صورت کیت و کاشالوت اینست که سر کاشالوت (۱۸) از کلیه جسد او کلفتتر است این حیوان دماغ ندارد

[۱۸] عنبر چیزی است خیلی معطر و خوشبو از بعضی اقسام ماهی کاشالوت بر عمل آید و همین حیوان است که مؤلفین ما کاو دریائی و کاو عنبر میگویند رنگ عنبر خاکستری مایل به سفیدی و گاه سیاه می شود لکه های زرد و سرخ و سیاه و سفید بی ترتیب دارد به موم بیشتر شبیه است و هنگام بس دهنی محسوس گردد اجرای تکوینیه اش در صد هشتاد و پنج قسمت روغنی است که

دوسوراخ درکله او هست که بواسطه آنها نفس میکشد چشمهایش کوچک مثل چشم ماهی است کوشش از بیرون خیلی فراخ است در خارج صدای تفک را نمی شود اگر چوب نازکی ناب بزنند می شود آنچه بیرون آب است نمی بیند آنچه داخل آب است می بیند در شامه او اختلاف بود به معلوم شد که اگر روغن او را در کشتی ها به آتش بریزند این حیوان از مسافت دور بوی او را می شنود و متفرگشته راه خود را بر میگردد شای کیت از مسافت بعیده مسموع است و بیشتر نزدیک سواحل عبور میکند که اگر دای برای صید ماهی کسترده اند دام و هر چه بدام افتاده در یک دفعه بلع نماید



ماهی کیت و عواره نفس او که ماهی بیره دار روی حله عمده

سقیة (۱۸) او را روغن عبر کوبند و بارده قسمت (بروین) و سایر مواد است در آب حوشده مثل روغن مخلوط می شود و در جوهر نان و روغن بعبیر محلول گردد از اطلاعات آخری به تحقیق پیوسته که هر وقت کاشالوت ناحوش شد و ضعیف گشت در میان شکم و روده های خود عبر را تولید کند و به آب دریا دفع دهد امواج آنها را به ساحل آورد اگر کاشالوت ناحوش را صید کند یا مرده او را در دریا پیدا نماید در شکم و روده آنها عبر نیز خواهد بود  
عبر در سواحل هند و حراب زاپون و آمریکای جنوب یافته می شود گاهی ملاحان اردریا اریه تا همده حرار منغال (صد و هشتاد فوند) از آب میکیرند اطباء قدیم او را به علاج صرع و اسهال مجور می نمودند حالا در اروپا فقط حره عطریات است و چون کم بات است از آن روکران است  
عبر نانی برهست که اردرحت تحصیل می شود و در آرامی مستده به عمل آید



اجد گفت اقا کیت خربوزه میخورد؟ (اجد خودش خربوزه را دوست دارد بخیاش که همه مخلوق دنیا باید او را بخورد) گفتم اگر ذائقه داشت میخورد اما طعم کدو و خربوزه برای او یکسخت دندان ندارد عوض دندان در داخله دهن و روی زبان او موهای درشت و ضخیم روئیده هر چه دهن گرفت نه خائیده فرو میرد طول زبان او تاده ذرع دیده شده وزن اقل جسد کیت چهار صد خروار است تنها از زبان او چند خروار روغن آب میکنند قوه احساسش بیشتر است چیز بسیار ضعیف به جسد او بخورد میداند وی فهمد نفس کشیدنش خیلی غریب است چنان صدای بلند و مهیبی دارد که از یک فرسخ شنیده می شود و از دو سوراخ کله او نفس او چون دو فواره بلند چندین ذرع برجسته و سر از بر شده میرا شد این حیوان از یک تا نیم ساعت زیر آب می ماند و از سیصد تا ششصد ذرع عمق فرو میرود بعد بیرون آمده هشت دقیقه روی آب می ایستد و در هر دقیقه یک نفس میکشد نفس آخرش از همه پر زور تر است گاه غوطه خوردن و بالا آمدن دریا را متلاطم میکند هر قدر هوا سرد و صاف باشد فواره های نفس او بهتر و دور تر دیده شود صید این حیوان عجیب و مهیب تفصیل دارد ❀

اجد میخواست از ترکیب صید کیت سؤل نماید در این بین ماه رخ آمد میزاید و میگفت سرم درد میکند از ورود او چون صحبت مافصل یافت اجد بدش آمد بر خراست و گفت میخواهی من ترا معالجه نمایم نبضت را نشان بده و زبانت را بیرون بیار فوراً ناخوشی ترا پیدا میکنم. ماه رخ گفت تو اینها را از میرزا نصیر باد گرفته توطیابت را چه میدانی. اجد مرا شاهد خود قرار داد گفت اقا من نمیتوانم طبابت بکنم گفتم چرا تودر آینده میتوانی حکیم معروفی بشوی اما هنوز نه تحفه را دیده و نه قانون را خوانده چون هر کس کتاب تحفه را دارد در ایران طیب است و اگر خواندن قانون را نیز ضمیمه فضیلت و حکمت خود ساخته انوقت حکیم علی الاطلاق است در سر هر کویچه که بخواهد دکان قصابی خود را باز کند از مدفون های خود مشول نیست. محمود آمده بود به تقریرات من گوش میداد به اجد گفت حالا که تو میل داری فی الحقیقه طیب بشوی این خیلی سهل است من در غیاب اقا چندین دوا

بتویاد میدهم که به هر کس بدهی تأثیر بخشد آنوقت رفته رفته شهرت میکند  
و جای میرزا نصیر را میگیری

احد راضی شد در این بین مهمانها وارد شدند یکی از مهمانها خالوی  
احد بود اسمش محمد امین است اطفال همه از دیدن او خوشحال شدند  
بعد از ورود و تعارف معناد خواب خود را که دیشب دیده بود بمن نقل نمود که  
به گشتی سوار گشته و ماهی میکرفته گفتم بسیار خواب خوب دیده گفت  
صبح بمادرم نقل نمودم او هم مثل شما تحسین نمود و خوب تعبیر کرد گفتم  
بعد از این یاد داشته باش خواب خود را به جز شخص عاقل و دوستدار خود  
به کسی دیگر مگو و اگر میتوانی هر چه در خواب دیده بهیچ کس نگوا اگر چه علمای این عهد  
خواب را جزء تصورات یومیثادی می شمارند و گویند آنچه در روز در ذهن آدمی مرتسم  
شده شب بروی مشهود می شود ولی بسیار کم مانده به آن روز که از روی قانون حقیقت  
این ظهور کلیه را چون هزار حقایق دیگر که تا کنون در محروسه علم (فیزیک) منکر  
بودند کشف نمایند تکریم و شرف حقیقت انسانی را علمای ناقص طبعیون  
اگر هم نخواهند فقط محبوس و ملفوف پرده های عنصری بدانند و محدود  
تعیینات خود شمارند چون به هر ذی شعوری مجال بودن کنجایش اقباب  
در کاسه آب از بدیهیات است لهذا بالاخره منصفانه اقرار خواهند نمود که  
غیر از این عالم عالم دیگری و این عروس خلقت را غیر از این نفوس مکرره  
و رای حجاب پیرایه بهتری نیز هست و گرنه آنوقت این بساط حیرت انگیز را  
معنی چیست شاهد موجد اول را داماد کیست دل احد می پید که صحبت  
ماهی را تمام نمایم اینهمه جمله معترضه را که از ورود ماه رخ تراویده شده هیچ نمی  
خواست بشنود معلوم بود هر چه میگفتم می شنید اما چشمهای پر نور و بی تقصیر  
خود را روی من دوخته بود که باز سر صحبت حیوان آبی بروم محض خاطر  
او رجوع به صحبت اول نموده گفتم نور چشم من اگر پنجاه سال علی الاتصال  
از هزار نسخه حیوانات معروف آب و صد هزار نسخه از حیوانات غیر معروف  
آب کسی تقریر نماید به تفصیل صدیک او قادر نباشد همینکه آنچه از همه غریبتر است  
بتو نقل میکنم احد گفت اقا محمود میگفت سگ دریا هست صورتش را نشان  
میداد گفتم سگ دریا حیوانی است (قولن) هم شیر میخورد هم علف

صورتش مدور پشانی پهن و چشمهای گشاد بدنش مودارد و به خیکی میماند که  
 پراز روغن نموده باشند دودست و دوپا دارد انگشت دست هایش ناخن  
 دارد انگشت پاهایش چون پای مرغابی با پرده نازکی بهم وصل است و اسباب  
 شنای او میباشد چشمهایش چون چشم گربه در تاریکی دور بین و گشاد و در  
 روشنایی کوچک و کم بین است دو گوش این حیوان قدری دورتر از چشمهایش  
 چون دو پارچه گوشت مثلث واقع شده و پرده در اندرون دارد که از دخول  
 آب مانع می شود به همچنین سوراخ دماغش پرده دارد که گاه شا از دخول  
 آب مانع است و گاه تنفس باز می شود زبانش نرم و سرز بانس دو پارچه است .  
 قوه احساسش بواسطه موهای درشتی است که در دور چشمها و دهن او روئیده  
 دائمه ندارد هر چه دهن گرفت چهارپاره نموده می بلعد گاهی خرچنگ و ماهی  
 کوچک را نشکسته فرو میرد دندان دارد ولی با دندان سایر حیوانات شیر  
 خواره متفاوت است . صدایش به صدای ضعیف سگ میماند و چون خسته  
 شود مثل گربه مزارد از زیادی مغز سر تصور او از اکثر حیوانات آبی  
 بیشتر است همیشه کلهوار از پنجاه تا سیصد و ششصد در ساحل دریاها  
 بخصوص بحر منجمد شمالی بیشتر در یکجا دوچار حربه صیادان بی رحم  
 می شوند تا آدم را دیدند برجسته ورم خورده به طرف آب میگریزند مگر اینکه  
 صیادان پیش از گریز آنها راه فرارشانرا مسدود نموده باشند آنوقت با تمام صید  
 می شوند و از روغن آنها گشتی ها بار کرده میبرند و جلود آنها را دباغی نموده  
 مثل سایر پوستها مصرف میکنند . سگ آبی دست آموز می شود با بچه های  
 سگ اهلی بازی میکند صاحبش را می شناسد هنگام دادن غذا با جست و خیز  
 مخصوص حالت رضایت و تملق خود را مینماید . در همه ماهی خانه های  
 فرنگستان زنده او را می شود دید که با سایر حیوانات آبی در میان حوض های  
 بزرگ در نهایت سلیقه نگهداشته اند

یک جور سگ دریائی هست که زیر شکمشان سفید می شود و قدشان از سه  
 تا پنج زرع دیده شده آنها زودتر دست آموز می شوند و پاره تعلیمات یاد  
 میگیرند در خشکی با صعوبت راه میروند و زود خسته شوند



صید اقوی (سکابی در روی بخ)

يك جنس از این حیوان هست قدش تاده ذرع به کلفتی شش ذرع مثل فیل  
 خرطوم دارد انها را فیل دریا گویند و از بزرگترین فیل بری بزرگتر است.  
 يك جنس از انها موهای درشت و یال بلندی دارد آنها را شیر دریا میگویند (هر جا  
 شیر نری یال دار باشد ماده است شیر نری بی یال است) احد گفت اقا یقین موش  
 دریا و گربه دریا هم خواهد بود گفتم يك جنس از این حیوان هست بقدر  
 دو ذرع موی پوستش مثل نخل کبود رنگ و شفاف است انها را گربه دریا  
 مینامند دست آموزی انها مشکل است بسیار وحشی هستند همه این حیوان که

ذکر نمودم که او از زیست میکنند یعنی پانصد و ششصد در یک نقطه پیدای شوند [۱۹]  
 يك جنس هم که در علف خوری و شیر خوری و تکوین اعضا و عادت و طبیعت  
 زیاد به حیواناتی فوق الذکر شبیه است او را کاودریا (مورژا) میگویند  
 دودندان بلند بقدر یک ذرع از زیر لب بالای او برآمده و اسباب حله و دفاع  
 اوست خیلی مهیب و عجیب است ده ذرع قد و بکلفتی کاو فرجه است و زانش  
 نایب خروار دیده شده غذای او نباتات ته دریا است . خرچنگ و ماهی  
 کوچک هم میخورد . دندان های داخله دهن او از زیر و بالا محاذی جای  
 خالی از دندان واقع شده از این رو هر چه سخت که دهن گرفت در یک فشار  
 خور می کند شهر نرصدان انگلیس گاهی ششصد و نهصد در یک ساحل  
 صید میکنند (مورژ) از آب بیرون آمده میان جکله های سواحل می رود با خرس  
 میجک و غاب شود مزرعه را پامال میکند پوستش چون چرم جاموش سخت  
 و قابل مصرف است از وی طناب خام درست میکنند و دروغی نموده به کار می برند (۲۰)

[۱۶] کره زمین مادو قسمت خشکی است و سه قسمت آب دو قسمت خشکی را پنج  
 قسمت نموده بهر یک اسمی گذاشته اند. آسیا امریکا اروپا امریکا اوسترالیا يك ملكت جدید  
 هم به اسم ارض جدید پیدا شده هنوز از احوال آنجا از شدت برودت اطلاع کامل حاصل  
 نشده او را علمای جغرافیا قسمت ششم خشکی روی زمین خواهند گفت.

سه قسمت آب کره زمین را نیز به پنج دریا قسمت نموده به هر یک اسمی گذاشته اند .  
 محیط هند محیط کبیر محیط انلانیک . محیط منجد شمال . محیط منجد جنوب . منطقه کره  
 زمین را می شود سیاحت نمود به این معنی که از نقطه معینی راه افتاده و دور دنیا را کشت  
 و از طرف دیگر به همان نقطه که راه افتاده بودی رسید و برگشت ولی رأسین کره  
 بواسطه انجماد و شدت برودت تا امروز از هشتاد درجه به ان طرف مجهول الحال است .  
 در عرض بیست سال آخری چند نفر سیاح باجه قدر مخارج و اسباب سفر که به اقتضای  
 حالت درخور لزوم باشد مهیا کرده و سفر نموده بیشتر هلاک و بعضی بی نیل مرام برگشته اند این  
 اواخر میخواهند به واسطه بالون صعود کنند و به ظلماتی که بی همراهی خضر محال است عبور نمایند  
 سگ آبی در دریای منجد شمال روی یخ ها کله وار میزینند و کشتی های انگلیس  
 و امریکا و روس به صید آنها میروند .

چون در زمینه این کتابچه نکارش مسائل جغرافیایی منصور نیست لهذا در مسائل علم  
 دانستن احوال روی زمین یاد علم جغرافیا به تقریبی بسیار سطحی و خیلی مختصر تذیل خواهد شد .

[۲۰] الان در داغستان متصرفی روسیه از جرم کاو و جاموش طناب درست نموده در  
 بارگیری عراده های خود را می بندند مسلمان سکنه داغستان هنوز هم از وحشت خودشان  
 چیزی نکاسته اند .

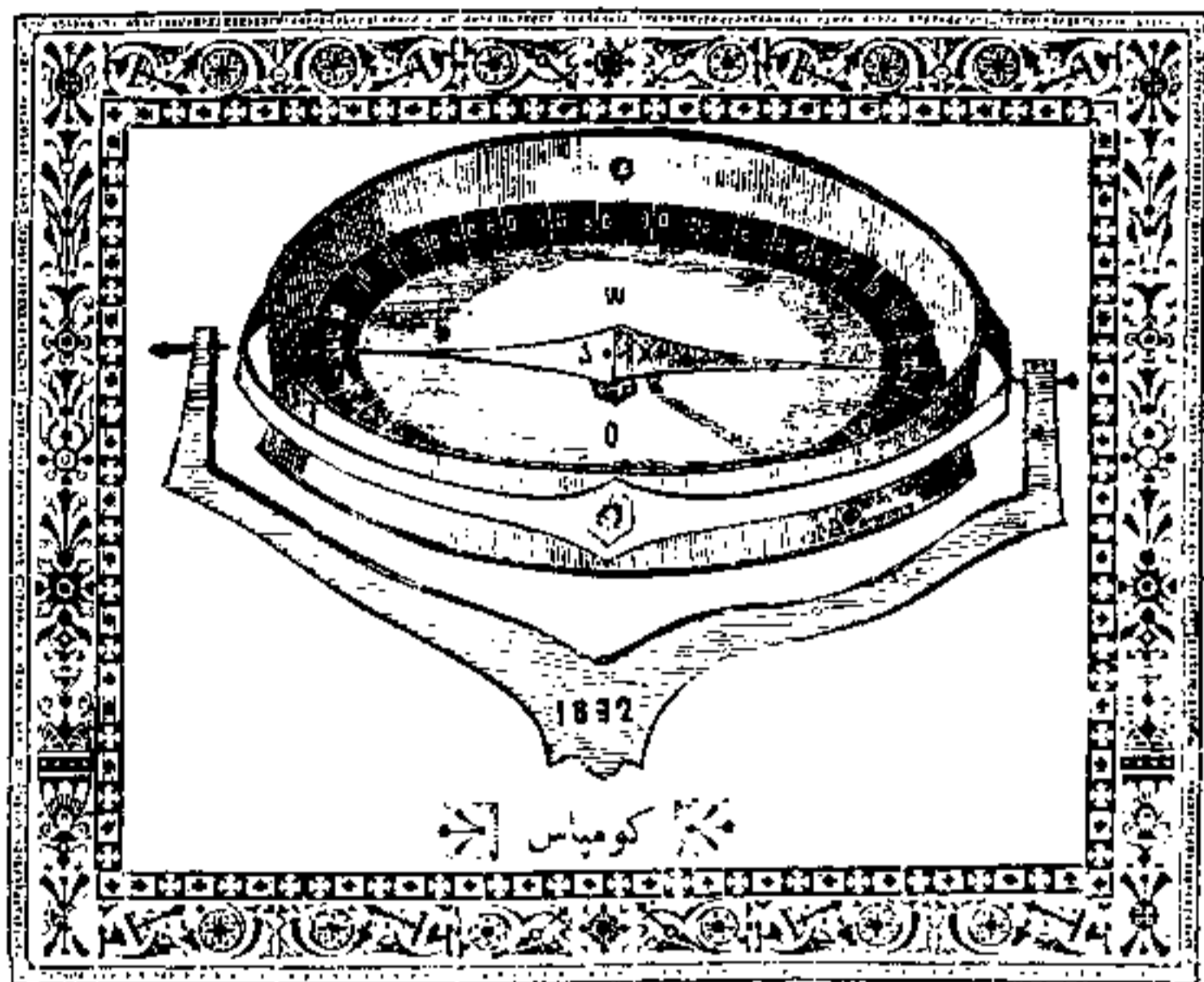


ماهی مورز شیرماهی

دندان مورز همان شیرماهی معروف است که اردندان فیل گرانتر میفروشند .  
 احد با هزار تعجب و حیرت بعد از چند ثانیه سکوت گفت اینها که شما  
 تقریر میکنید آدم بی اطلاع افسانه خیال میکنند پس از این قرار از حیوانات  
 آنچه در خشکی هست بی شبهه در دریا نیز موجود است ، گفتم نور چشم من  
 عهدما عهد افسانه نیست اینها اطلاعات علمیه است که از کتب علم حیوانات  
 تحصیل نموده برای تو نقل میکنم تا قدرت آفریدگار را بشنوی و ماخلوقات عجیب  
 و غریب او آشناسوی حیوانات دریا نوعا و جنسا از حیوانات بری بیشتر است  
 زیرا که قسمت آب کره زمین از خشکی ریاست و از این رو حیوان آب هم زیاد است .  
 حیوانات بری بیشتر دست رس صیادان بری رحم می باشد و دام و کلوله آنها دوچار  
 می شوند ولی صید دریا مثل صحرا آسان نیست بلکه نصف دریای روی زمین را  
 روز نادمان کشتی سایه نیفکده

تا اختراع (گومباس) هیچ کس در سفر دریا از کنار دورتر نمی توانست  
 برود شبها بساحل آمده کشتی را بکنار می کشیدند و روزها راه میرفتند و ارناف  
 دریا مطلع نبودند و به این جهت چندین هزار سال حیوانات آبی یکجا از

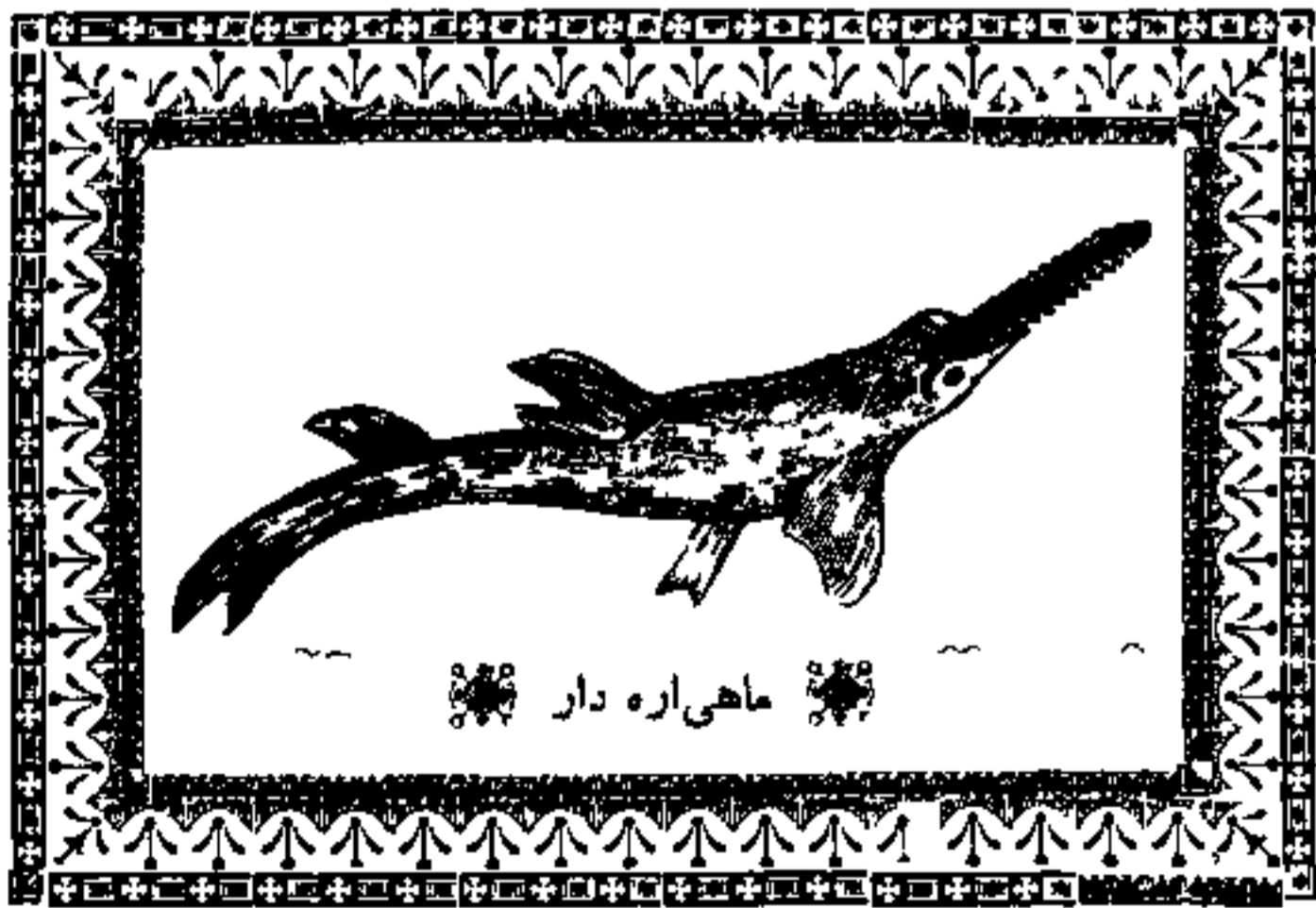
صیدت آسوده بودند بعد از اختراع گومپاس (۲۱) و تبدیل کشتی های بادی به بخار که اختیار راندن کشتی با وجود و زیدن باد مخالف شدید باز در دست ناخداسات عمل صید نیز به این درجه پیش رفته اگر چه میخواستم در اینجا ختم نمایم ولی برای مزید بصیرت و حیرت تو باز دوسه نسخه حیوان در یارا بتو شرح میکنم .



بک جور ماهی نیزه دار است که اورا ماهی امپراتور گویند قدش تا هشت ذراع عوض دماغ استخوان سختی مثل فولاد روئیده به هر حیوان حله نماید از پیش روی او میکوبد به همه حیوانات آبی غلبه دارد و به این واسطه اورا شاه دریا نامند اگر نیزه خود را بکشتی بزند کشتی را سوراخ میکند گاهی کشتی را برای مرمت به کنار کشیده اند نیزه شکسته او دیده شده که به کشتی زده و نتوانسته [۲۱] گومپاس کاسه مدوری است مسقنی با سربوشی از شیشه دارد که در روی عقربه مقناطی نصب نموده اند و دور کاسه را که سطح منسوب عقربک است سی و دو خط کشیده و جهات اربعه را باین خطوط قسمت نموده و هر خطی را اسمی داده اند و بواسطه همان عقربه مقناطی انحراف کشتی را از خط مأمول دریا بند و فوراً بواسطه دم کشتی (سکان) کشتی را بدخط مأمول آورند اول عوض گومپاس (کلامید) درست نموده بودند بعد در سال ۱۳۰۲ مسیحی (فلاووز ثویا) نام ایتالیائی همین گومپاس معروف را تکمیل نموده در سال ۱۴۹۲ (کولومب) اول انحراف گومپاس را دریافت و در سال ۱۷۵۶ (روبرت نورمان) انگلیس خط (بردان) مقناطیسی کره زمین را کشف نمود (افق مقناطیسی).

بیرون بکشد شکسته و در رفته این حیوان در ساحل افریقا و اطراف جزیره (کناریه) بیشتر است در ایام قدیم اهالی یونان به معبد خدای دریاندرها میبردند و قربانیها میفودند که خدای بحر ماهی نیزه دار را از سواحل یونان نابود نماید زیرا که ماهی نیزه دار ماهی تونس را که اهالی یونان زیاد دوست دارند و غذای ایشان است از سایر ماهی بیشتر صید میکند و هر جایی که ماهی نیزه دارد دیده شود ماهی تونس میگریزد و گاهی صیادان ماهی تونس با صید خودشان دوچار این حیوان عجیب مهیب می شدند و صید و صیاد در یک مهلکه جان میدادند این حیوان مهیب یعنی ماهی نیزه دار صورتی ماهی طولانی است در پشتش یک پرشما مثل کوهان شتر روئیده زیر شکمش سفید نقره و سایر جسدش سیاه است ناکت می جک و هلاکش میکند گوشت خوش طعم و لذیذی دارد با وجود این هیبت و صولت از یک کرم خیلی کوچک دریائی که از جنس سبک پشت است میترسد و در دست او عاجز است تا کرمک پشت او چسپد انقدر خود را به چپ و راست خم و پیچ میدهد و حرکت میکند که میبرد.

یک جور از این ماهی نیزه دار هست که نیره او مثل اره دندانه دارد او را ماهی اره دار گویند بهر چه دچار شود مثل اره تیر او را میبرد.



ولی آنچه تا کنون ذکر نمودم از همه آنها مهیب و قوی بلك دریا است که او را (آکول) گویند. قدش تا چهارده ذرع دیده شده حیوانی به این قوت و زور نه در



خشکی و نه در آب خلق نشده ساعتی سه فرسخ سنامیکند از سواحل امریکا تا سواحل اروپا پشت سر کشتی افتاده و متصل اینهمه مسافت را بدور کشتی چرخ میزند و منتظری شود که چیزی به آب بیاندازند و بلع کند هزار فرسخ را به امیدیک جسد مرده انسان و حیوان که گاهی از کشتی به آب اندازند لاینفک دور میزند و سیر میکند. دهش به کشادی دروازه است که اسب سرپا فرو میرود و کشتی کو حک را (لوتکه) ماجد نفر سر نشین یکجا می بلعد گاهی در ناف دریا دو کشتی که نزدیک هم لنگر اندازند از یک کشتی دیگری عمه ما کراچی



ماهی آکول در دریا آدمرا بلع می نماید